

نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

۲۶

بقلم علی دشتی

هر عملی از سیئات ، و هر گناهی از کبائر و صغایر ، بصورتی مناسب با ماده و مفهوم اینجهانی خود درآمده ، از مجموعه معاصی و خباثت نفسانی و رذائل اخلاقی ، هیئت‌ها و اشکال و صوری ، در آنجهان پدید می‌آید که چون حقائق اعمال زشت بدان صورتهای متصور میشوند ، مجموعهای گوناگون از انواع مارها و عقربها و افعی‌ها و حیوانات مودی و دودام ، برزخ و عالم مثال فراهم می‌آیند ، بطوریکه هر چه دایره عمل بمعاصی در این جهان فرا-گیرنده‌تر و پراحاطه‌تر باشد ، ژرفای جهنمی که از اشکال و صور موصوف پیدا می‌شود بیشتر خواهد بود ، بدیهی است بهمان مقدار که نفس ناطقه را با ماده جسمانی تفاوت است ، مارها و افاعی و عقارب و حیوانات آنجهانی ، مودی و مخوف و وحشت‌زاتر از وجود دنیوی آنهاست . برخی از عارفان و حکیمان شامخ اسلامی را عقیده براینست که جهنم - یعنی مجموعه صور معاصی - مظهر اسم قاهر بوده ، و خلقت آن از قهر الهی است ، بنابراین مورد تجلی قهرکردگاری میباشد ، ووجه تسمیه عالم برزخ بمثال نیز از همین تمثل و تصوراتعال ، و ماثل بودن صورت هر عمل و صفت ، بصورت حیوان مظهر و دارنده آن صفت در این جهان است و حقیقت جهنم ترکیبی از ماده اینجهانی - سیئات و معاصی - و صورتهای آنجهانی اعمال زشت انسان است ، و ماده آنرا به نقائص و شرور دنیوی که همه از مصادیق اعدامند ، و صورت آنرا بحضور و رسوخ اعمال مزبور در نفس انسانی بشکل ادراک دردورنج و عذاب حقیقی تعبیر کرده‌اند . بدیهی است مراتب و درجات آن از اعلی به اسفل به نسبت ارتکاب رذایل و کبائر اینجهانی میباشد و آلام و رنجها و عذاب آخرت بر قالب مثالی که رقیقه همین جسد دنیوی است با همین اعضا و جوارح ، وارد میشود ، آنچنانکه هر عضوی از بدن در حال خواب از رویای موحش معذب و متأذی می‌باشد .

اما معنی خلود عذاب چنانکه مذکور افتاد ، از نظر عارفان شامخ و حکمای متأله نبودن در عذاب دائم بمقدار جاودانگی ذات حق تعالی است ، زیرا قهر و غضب از صفاتی است که برگشت بلطف و مهر ذاتی دارند ، و چنانکه صدر فلاسفه اسلام در تصنیف بدیعش : "الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه" بنقل از فتوحات مکیه ، متذکر است که یکی از اهل کشف گفته است : اهل جهنم و عذاب - پس از مدتی - از دوزخ خارج شده به بهشت میروند تا گاهی که هیچکس از مردم در آن باقی نماند ، و آشکار است که از رحمت الهی که حتی جهنم را هم فرا گرفته است بعید نیست فیلسوف و اراع سبزواری در تعلیقات خود بر شواهد الربوبیه ملاحظه ، و در توضیح این عبارت : "الا ان الدوام لكل منها علی معنی آخر" یعنی : آرام و شرویر جهنم و نعمت و خیرات بهشت باهل آنها دائمی است بجز اینکه دوام در هر یک بمعنی دیگری می باشد ، می نویسد : شاید اشاره بدانست که دوام آرام در جهنم ، نوعی است ، پس نوع جهنمی در جهنم محفوظ بتعاقب افراد است ، سپس اضافه میکند که برخی از کلمات مصنف شواهد الربوبیه متشابه است ، لیکن سخنان او در رساله حکمت عرشیه اش محکم میباشد ، پس طبق قاعده باید متشابه را رد به محکم نمود . اما ملاحظه در آخر رساله عرشیه اش می نویسد : "واما انا والذی لاح لی بما انا مشتغل به من الرياضات العلمیه والعلمیه ان دار جحیم لیست بدار نعیم ، و انما هی موضع الالم والمحن و فیها العذاب الدائم لکن آلامها متغیبه متجدده ، علی الاستمرار ، بلا انقطاع والخلود فیها متبدله ولیس هناك موضع راحه و اطمینان" یعنی و اما آنچه که بر من از طریق ریاضت های علمی و عملی آشکار شده اینست که جهنم مانند بهشت جای نعمت خواری و آسایش نیست ، چه آنجا موضع درد و محنت و رنج بوده عذاب آن همیشگی است ، لیکن دردها و رنجهایش گوناگون و تازه بتازه و برسبیل دوام و بدون انقطاع بوده ، خلود در آن به تغییر و تبدیل میباشد و آنجا مکان راحت و اطمینان نیست .

اگر چه مرحوم سبزواری و پس از معظم له و دیگران از اهل فن ، متذکر بعدول ملاحظه در نظریه نوع جهنمی و محفوظ بودن آن بتعاقب اشخاص و افراد نوع شده اند ، لیکن از کلمات منقوله آخوند ملاحظه در چنین عدولی بدست نمی آید ، چه عبارت : "والخلود فیها متبدله" تلمیح بآیه مبارکه ۵۵ از سوره نسا نمی باشد که فرموده است : "ان الذین کفروا ابایا - تناسوف نصلیهم نارا ، کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها ، لیدقوا العذاب" ترجمه : کسانی که کفر ورزیدند بآیات ما بزودی ایشانرا بتش درآریم هرگاه که پوستهای آنان درآتش پخته و محکم شود ، به پوست های دیگری تغییر و تبدیل میدهم ، تا عذاب اعطال خود را بچشند .

زیرا پس از بیان آلامها متغیبه و متجدده علی الاستمرار بلا انقطاع ، که دلالت بر

تکرار و تاکید دارد، جمله: "والخلود فيها متبدله" لزومی در تاکید نداشت، غیر از اینکه معنی آن همان خلود نوع به تبدیل و تغییر افراد بر اثر تعاقب باشد، خوشبختانه این نظریه را عبارت اخیر رساله عرشیه تایید میکند زیرا می‌گوید: ((لان منزلتها من ذالک العالم، منزلة عالم الكون والفساد من هذا العالم)) یعنی منزلت دوزخ، نسبت بجهان آخرت، همان منزلت کون و فساد دوران نابود شدن نسبت باینجهان طبیعی است، و چون در عالم عناصر و طبیعت فرد در معرض تغییر و نابودی است ولی نوع پاینده و جاوید بوده و این قانون درجهان مواد کون و فساد اصلی مسلم و حاکم است پس تبدیل و تغییر افراد نوع جهنمی، در آنجهان نیز مسلم می‌باشد، ولی محفوظ بودن نوع، بر اثر تعاقب افراد برسبیل دوام، باقی و آلام گوناگون و تازه بتازه نسبت بآنان امری مستمر است، و لازمه خلود نیز جاودانگی فردی از افراد نوع جهنمی در آتش نخواهد بود، بلکه فرد و شخص جهنمی پس از ماندن در آتش و عذاب باندازه و کیفیت و مراتب و درجات معصیت خود، تصفیه شده و با رفع کدورات نفسانیه و از میان رفتن قسر و منع، ممنوع بحالت اول خود برگشته، و یا حداقل با ایجاد فطرت ثانوی عذاب جهنم برای او عین عذب و سرد و سلام می‌گردد و اعتقاد بدین نظریه نه مستلزم خروج از ایمان بخلود در جهنم و نه کفر و نه مفایر یا سنت بوده، و خلاف ضرورت دین و مذهب نیز نمی‌باشد، و با آیات رحمت و سبقت آن بغضب و شمول و احاطه و سریان بجمیع مخلوقات و وسعت آن به پهنه هستی هم مفایرت ندارد، اضافه بر اینکه آیات عذاب همه جای قرآن با الفاظ و اهل اصحاب، و بضامیر جمع متصل و منفصل موصولات آمده، و آیهای ناظر بعذاب ابدی فرد وارد نشده است.

پس با توجه بمتن عبارت ملا صدرا علیه الرحمه و الغفران و حتی صریح لفظی آن از رساله حکیم عرشیه، حکیم الهی مذکور از عقیده خود در کتاب اسفار و شواهد الربوبیه و تفسیر قرآن عدول ننموده و اعتقادش بخلود نوع - نه افراد - در آتش جهنم تا آخر عمر تغییر نکرده است.

لفظ خلود بمبدل از دخول و چنانکه جوهری در صحاح می‌نویسد: "الخلد دوام البقاء"، و بابه دخل "پس دخول در جهنم بخلود تا خدایی خداوند عالم در آن بی‌معنی و مفایر لطف و رحمت و شفاعت است.

زیرا: پس از اینکه شفاعت شیعیان نسبت بگناهکاران پایان رسیده، چون باب لطف ذاتی الهی هرگز مسدود نمیشود، آخرین شفیع نسبت به پر معصیت‌ترین افراد جهنم، صفت رحمت رحمانیه ذات باری تعالی است، چنانکه در حدیث وارد است: "و آخر من یشفع ارحم الراحمین".

برهان نظریه مزبوره اینست که نفس عامی به سبب رسوخ ملکات رذیله و سیئات کبیره،

و شرک و کفر، سراسر آلوده میشود، بطوریکه بواسطه فرود افتادن در چاه هولناک ردائیل خباثت، امکان نجات برای شخص عاصی غیرممکن یا خیلی دشوار می‌گردد، و بهمین دلیل هم، باقبول بهائم و اخلاق شیطانی، فطرت اولیه او مبدل به فطرت فاجره و کفر و عصیان شده، همه راه‌ها به سبب ضعف توان فرار از ردائیل بر روی او مسدود میشود و نفس تمام پلید او از قبول صورت ملکوتی و هیات رحمانیت سر برمی‌تابد و در بستر تسلیم فساد و خوی ابلسی و سبعیت می‌گردد. پس راه گریز از این فطرت ثانوی به سبب صفت توان تحمل و

قبول رحمت، بروی بسته میشود، و اگر شفاعت شافعان من عندالله نیز او را از این هاویه ریمناک نجات ندهد، راهی برای خلاص او باقی نمی‌ماند، جز رحمت واسع حضرت الوهیت که آخرین شفیع و پناهگاه اوست، بعلاوه از آیه ۱۵۵ سوره اعراف میتوان دانست که رحمت و لطف الهی ذاتی، در حالیکه قهر و خشمش غیر ذاتی و محدود است: "قال عذابی اصیب بهمن اشاء و رحمتی وسعت کل شیء" یعنی: خداوند فرمود عذاب خود را بهر که بخواهم میرسانم، ولی رحمت و مهربانی من احاطه کرده است هر چیز را. بنابراین صفت تعذیب ذاتی او نیست، زیرا ماده عذاب چنانکه ازین پیش گفته آمد سیئات اعمال و معاصی است، که پس از مرگ عاصی وارد حال نفس، این ماده بصورت‌های اخروی متصور میشود، پس نقایص و شرور و اعدام مربوط بممکنات و وجودات خاصه که اثر حقد می‌باشد، و بذات الهی که مطلق از قید اطلاق است کمترین ربطی ندارد، و با امان در آیه مزبور معلوم میشود که رحمت حضرت حق بر پهنه هستی - از جمله جهنم و اصحاب آن - احاطه دارد ولی ماده عذاب از این جهان بوده، مستند بفعل گتهکار است و ربط آن بذات الهی، از مقوله الحاق حکمی می‌باشد، زیرا همه حسنات و خیرات از حضرت حق و همه شرور و نقائص امکانی از فقر ذاتی وجودات خاصه و مشوب بعالم ماده سرچشمه می‌گیرد.

جلال‌الدین مولوی بلخی، در مورد دوزخ مانند سایر عرفا و حکمای اسلام، معتقد است که صور افعال و اعمال ناپسندیده و شرور و نقائص، ماده اولیه و ماده سازنده جهنم می‌باشد، چنانکه فرماید:

چون ز دستت ظلم، بر مظلوم رست	آندرختی شد، از او زقوم رست
آن سخنهای چو مار و کژدمت	مار و کژدم گردد و گیرد دمست
چون زخمش، آتش تو بر دلها زدی	مایه نار جهنم، آمدی
وعده فردا و، پس فردای تو	انتظار حشر آمد، وای تو

شیخ شبستر، و شارح آن شیخ محمد لاهیجی، دوزخ را عبارت از: نتیجه ادراک ناملایم و مکروهات و تضاد و تقابل و قیود و عدم حصول بمطلوب و صفات نقص میدانند، که به سبب غلبه احکام کثرت امکانی پدید می‌آید، بدیهی است هر چه انسان از صفات ضد